

خوش آمدید سسمی

# سنگ ها کجا است؟



داستان: هیا منصور  
تصویرگر: صلاح الرحال

# سنگ ها کجا است؟

داستان: هیا منصور  
تصویرگر: صلاح الرحال



## سنگ ها کجا است؟

زبان: فارسی  
چاپ اول ۲۰۱۹



«سلام سمس» یک پروژه و برنامه پیشگام و مبتکرانه است که توسط مؤسسات ورکشاپ سسمی رهبری و اجراء می شود (International Rescue Committee) و هیئت امداد رسانی بین المللی (Sesame workshop) این برنامه خدمات مراقبتی و آموزشی اولیه را به کودکان و به مراقبین آسیب دیده از درگیری ارائه می دهد و به متاثرین از جنگ و بی جا شده گان در منطقه خاور میانه. از طریق نشر نسخه محلی جدید برنامه مشهور برنامه «اهلاً سمس» است؛ علاوه بر «سسمی ستريت» به طیف گسترده از خدمات مستقیم در هر یک از عراق اردن لبنان و سوریه هدف این برنامه دسترسی به کودکان و خانواده ها در هر جای که هستند از صنف درسی گرفته تا به کلینیک های صحتی و تا تلویزیون و دستگاه تلفون همراه می باشد، تا مطالب آموزشی اساسی و مورد نیاز کودکان را ارایه بدارد که احتیاج آن ها را برای تحقق رشد و رفاه شان برآورده سازد. تمویل مالی این مؤسسه توسط بنیاد جون د. و کاترینت. مک آرتور (LEGO Foundation) و بنیاد لیگو. (John D. and Catherine T. MacArthur Foundation) و کاترین ت. بنیاد مک آرتور) برعلاوه ی پاسخگویی به نیازهای فوری و ایجاد یک پایه قوی برای رفاه در آینده است، هدفمچنین امکان تغییر تلقی سیستم پاسخگویی به بحران های بشری در تمام نقاط جهان می باشد



«اطاق مطالعه» کمک فنی برای تقویت مهارت ها  
خواندن کودکان و آموزش دختران. برای معلومات بیشتر  
[www.roomtoread.org](http://www.roomtoread.org)

سجاد دوست دارد با همسایگان و دوستان جدید  
خود بازی کند. آنها فوتبال بازی میکنند. مسابقه  
بایسکل سواری میکنند. موسیقی می نوازند و آواز  
می خوانند.



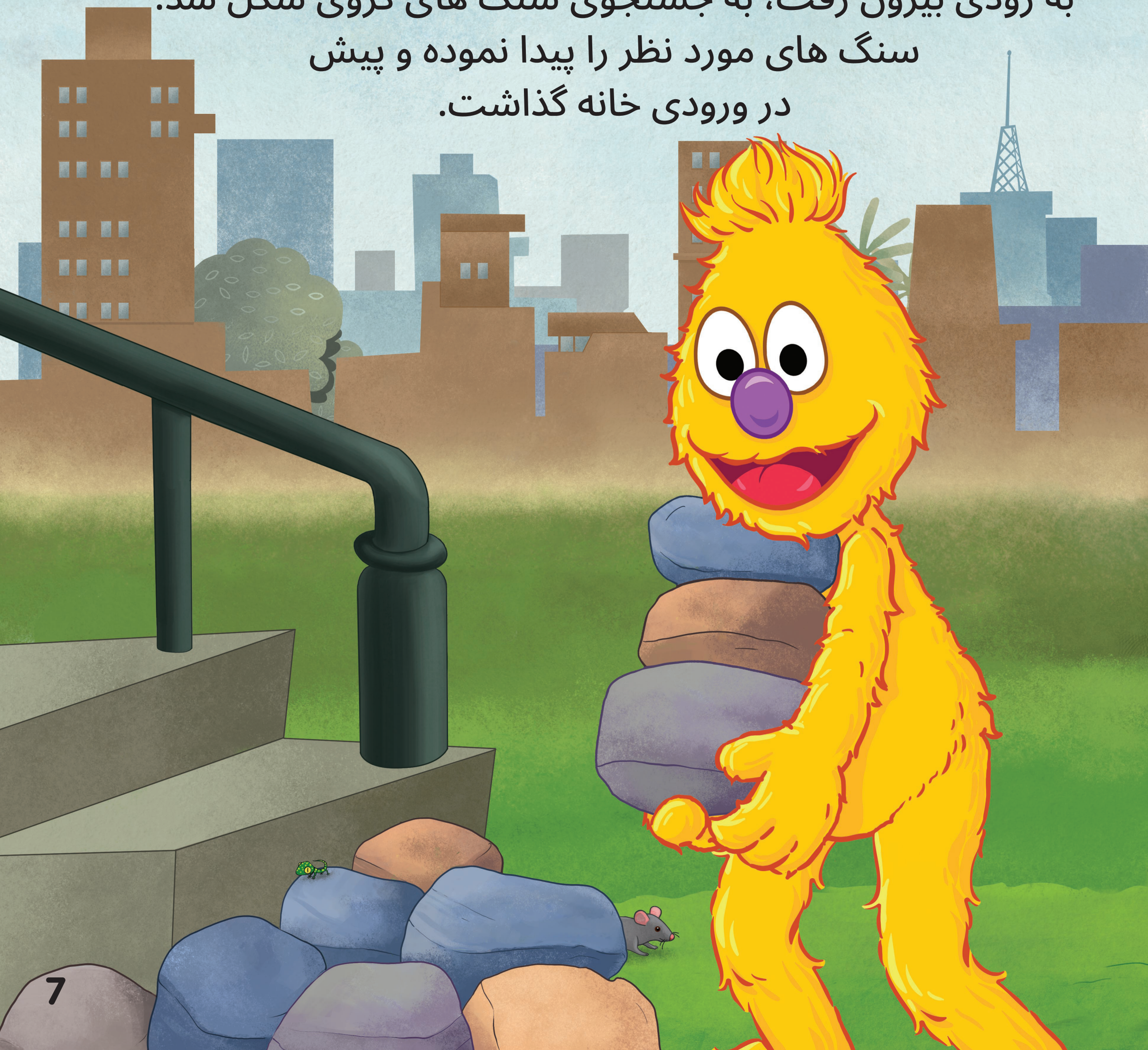
تیتانور آرام نشسته و کلاه پشمی می بافت، سپس به سجاد نگاه می کند و می گوید:  
«آه... چقدر دلم برای خانه قدیمی ما تنگ شده! مشتاق شنیدن صدای دریای نیلی  
که نزدیک ما بود، استم. و دلتنگ خنده ها و صحبت های ما هنگامی که در اطراف  
آن می نشستیم، شدیم. او وقت ها چقدر زیبا بود!».



سجاد فکر کرد و گفت: «درکت می کنم. گاهی  
من هم این احساس را دارم».  
سجاد تصمیم گرفت تا تیتانور را خوشحال  
بسازد. سجاد خیز زد و گفت: «یک فکری دارم!».



سجاد یک کاغذ سفید را پیدا کرد، و شروع به رسم کردن دریای نیلی کرد. سپس یک لست چیزهای مورد نیاز را نوشت. روز بعدی، سجاد به زودی بیرون رفت، به جستجوی سنگ های کروی شکل شد. سنگ های مورد نظر را پیدا نموده و پیش در ورودی خانه گذاشت.



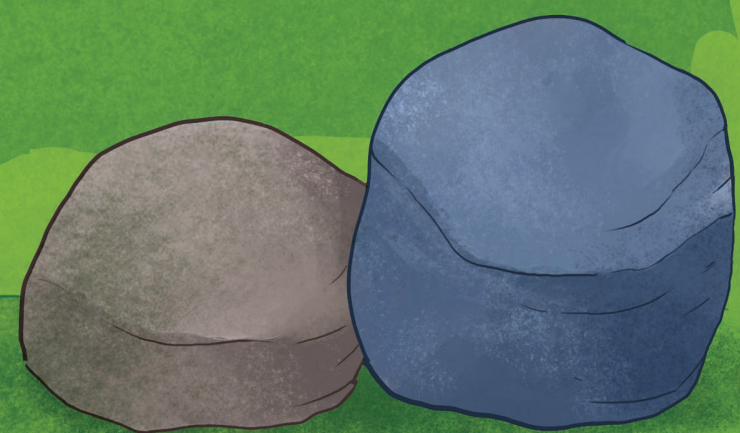
تیتانور با دیدن سنگ ها  
در پیش در ورودی خانه کوچکش حیران شد  
و از خود پرسید:  
«سجاد از صبح مصروف است. بین چرا  
این ها را جمع میکند، این همه سنگ را؟  
چه می خواهد بکند؟»



چند ساعت بعد، وقتی که سجاد برگشت و سنگ ها را حساب کرد، فقط هفت دانه بود. فقط هفت، و به حیرانی گفت: «سنگ ها کجا



شد؟ سنگ ها کجا شد؟»





سجاد به خانه برگشت و تیتانور را باخبر ساخت: «بیا و ببین.  
کسی سه دانه سنگ مرا برداشته».  
تیتانور با او بیرون رفت، اما نتوانست سنگ ها را پیدا کنند!  
سجاد نا امید شد و یک بار دیگر گفت:  
«سنگ ها کجا شد؟ سنگ ها کجاست؟»



سجاد دوستان خود را صدا زد و دوستانش همه آمدند.  
هادی گفت: «چه شده سجاد؟»  
سجاد پاسخ داد: «مایوس شدم».  
هادی گفت: «همه ما احساس یاس می کنیم  
بعضی اوقات، سجاد، نفس عمیق بکش.  
تا ده بشمار، بعد که آرام شدی به من قصه کن».



۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰.  
پس از آن سجاد آرام شد و گفت:  
«ده سنگ جمع کرده بودم اما همه ناپدید  
شدند به آسمان پرواز کرد یا در هوا گم شد.  
یا کلاه را که هر چیز را گم می سازد، پوشید؟»



کبکی مودبانه پیش آمد و گفت: «همه متاسف هستیم، سجاد. غرغور و حسون و من می خواستیم بازی بکنیم، (بازی هفت سنگ) اما پنج سنگ کم داشتیم، ما هم از سنگ های تو گرفتیم. نمی فهمیدیم که تو هم یک ایده داری که می خواهی با این سنگ اجرا نمایی.»

المو گفت: «من هم متاسفم. من دو سنگ در اطراف گل یاسمن گذاشتم تا گل را بلند نگه دارد.»

بسیمه گفت: «متاسفم سجاد. سه دانه سنگ را من برداشتم. با رنگهای روشن روی سنگ ها نقاشی کردم، تا اطاقم را با آنها تزئین کنم.»



سجاد گفت: «ایده های شما هم خوب است»

سجاد برای شان در مورد طرح دریای نیلی گفت، درست شبیه همان دریایی که در نزدیکی خانه قدیمی شان بود. تیتانور خوشحال شد . همه به یکدیگر نگاه کردند و یکی بعد دیگری رفتند.  
بسیمه سه سنگ آورد، غرغور و کبکی و حسون با پنج سنگ آمدند.  
وقتیکه المو می خواست دو سنگ بیاورد،  
سجاد به محبت به او گفت: «نه المو.  
نمیخواهم که گلت پایین بی افتد».



اطفال به کمک هم سنگ های زیادی پیدا کردند، و یک دریای نیلی  
زیبا ساختند، بعد که دریا آماده شد، دوستان شان را برای جمع شدن  
در اطراف آن دعوت کردند. سجاد صدا زد: «تیتانور اینجا بیا! من یک  
چیزی متعجب کننده برایت دارم».



## سنگ ها کجا است؟

سجاد متوجه شد که یک چیزی هست که تیتانور را غمگین ساخته، و متوجه می شود که مشتاق خانه قدیمی خود، و دریای نیلی هست، جای که محل تجمع خانواده و دوستان بود. سجاد معتقد است که ایده ی دارد می تواند تیتانور را خوش خواهد ساخت. ببینید چه چیز متعجب کننده یی را که سبب خوشی تیتانور شود یکجا با دوستان تهیه نموده آماده ساخته اند؟

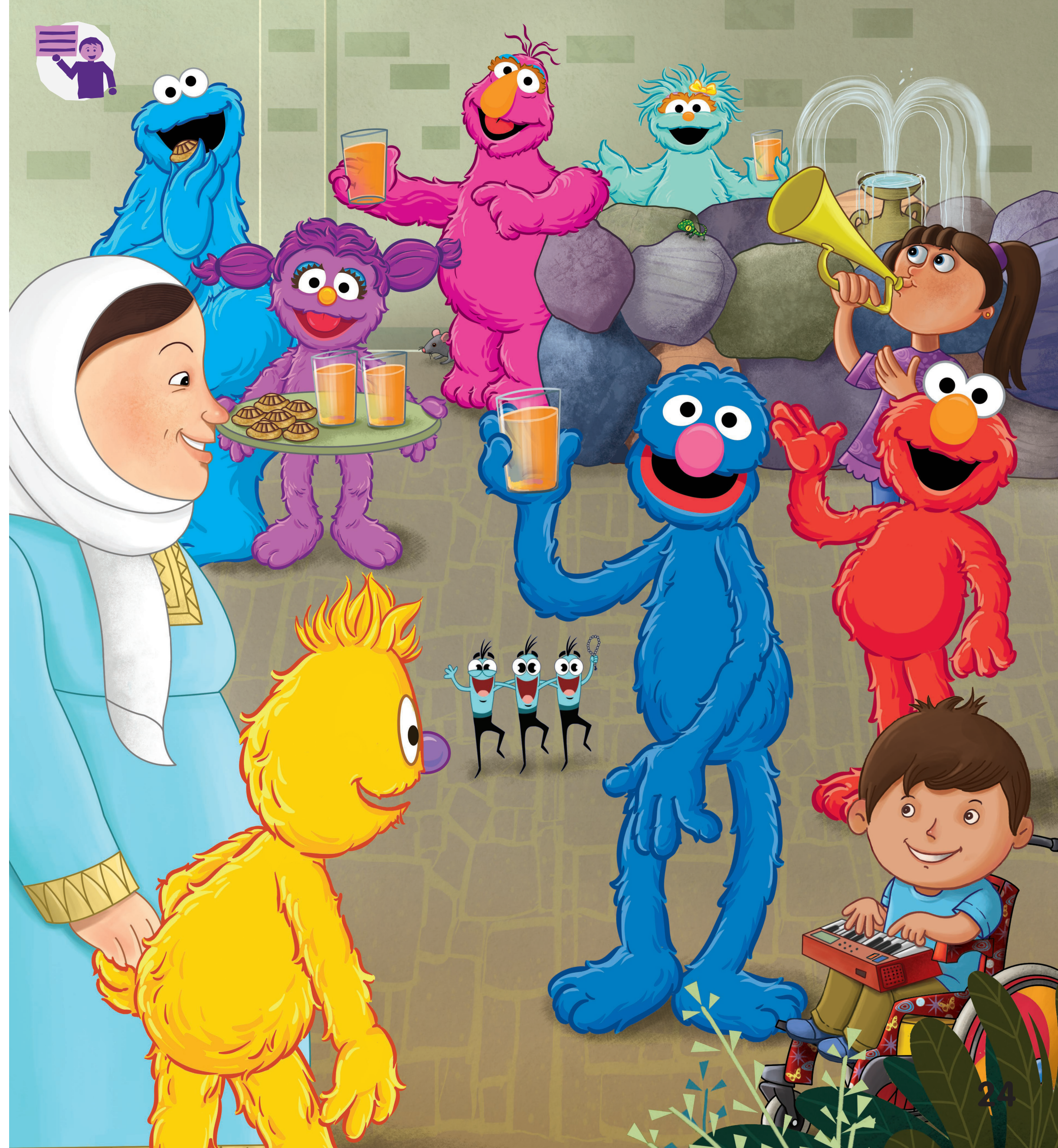
### هیا منصور

یک نویسنده و استاد زبان عربی اردنی و متخصص ادغام مهارت های تفکری در نصاب درسی است. نویسنده کتاب «التعليم خارج الصندوق بين النظرية والتطبيق». است او نویسنده چندین کتاب در زمینه ادبیات کودکان است.



### صلاح الرجال

یک هنرمند عراقی است که در بغداد از مؤسسه هنرهای زیبا دیپلوم هنر گرافیک را کسب کرده است. او از زمان دانشجویی به عنوان رسام با مجله کودکان عراقی به نام «مجلتي» همکاری می کرد. بعد به اردن رفت و به همکاری با برخی از نویسندگان و ناشران اردنی ادامه داد. او حالا در بغداد زندگی می کند و به عنوان یک رسام آزاد کار می کند.



## سنگ ها کجا است؟

سجاد متوجه شد که یک چیزی است که تیتانور را غمگین ساخته، و بعد متوجه می شود که تیتانور مشتاق خانه قدیمی خود، و دریای نیلی است، جای که محل تجمع خانواده و دوستان بود. سجاد معتقد است که ایده ی دارد می تواند تیتانور را خوش خواهد ساخت. ببینید چه چیز متعجب کننده یی را که سبب خوشی تیتانور شود یکجا با دوستان تهیه نموده تا شادی به تیتانور باز گردد؟

### سوالات در مورد درک مواد خواندنی

قبل از خواندن (جلد کتاب را به آنها نشان دهید) پرسید:

۱. انتظار چه داستانی را از این کتاب دارید؟

(در جریان خواندن (پایان صفحه ۱۱))

۲. به نظر شما، چه اتفاقی به سنگ ها افتاده؟

پس از خواندن

۳. وقتی سنگ ها ناپدید شد سجاد چه احساسی داشت؟

۴. وقتی سجاد از ناپدید شدن سنگ ها ناامید شده بود، چه چیزی به او کمک کرد خودش را آرام کند؟

۵. تیتانور در ابتدای داستان چه احساسی داشت؟

۶. به باور شما در پایان داستان چه احساسی داشت؟

۷. چه چیزی به تیتا نور کمک کرد تا احساس بهتری داشته باشد؟



خوش آمدید سسمی

ISBN 978-9957-539-49-8



9 789957 539498